

مهران فرجی-فرناز استادنوبری: «لزم وسطه؟» این‌را وقتی می‌گوید که می‌خواهد بدون عینک عکس ببنداز ونگران است چشم‌شیشه‌ای اش وسط چشمش نباشد. از رنج‌هایش می‌گوید. از ۱۰ سال عذاب‌آور روزی که از قصاص چشم‌مجدید موحدی گذشت و حالا که مجیدبدون اینکه دیه کاملش را پرداخت کند آزادشده‌به جامعه‌با رگشته، از همه‌گلایه‌دارد.

آمنه بهرامی‌نوا، دختری که ۱۰ سال پیش پس از اسیدپاشی مجید موحدی بینایی‌اش را از دست داد و از قصاص اسیدپاش گذشت، حالا می‌گوید: «اشتباه کردم مجیدرا بخشیدم. مجیدتمام‌رویهایی که گوشته‌های صورتم را از کف حمام جمع می‌کردند به من بدهکار است، دید هر دو چشم صفردرصد است و برای دیدن، هر چقدر ناچیز، باید صبر کنم تا شاید علم پیشرفت کند.»

آمنه این حرف‌ها را در حالی می‌زند که ۲۴ ساعت است به ایران آمده وپس از ۲۶ عمل جراحی سختی که در طول این ۱۰ سال داشته از آزادی مجید می‌گوید. از اینکه مجازات حبس و تبعید مجید کوتاه شده‌و او شش روز پیش به‌خانه برگشته است. از اینکه ۱۰ سال حبسی که مجید به آن محکوم شده بود به هفت سال تبدیل شد و شش سال تبعید او به سه سال. حالا مجید موحدی، کسی که سال ۸۳ روی صورت آمنه بهرامی‌نوا اسید پاشیده بود از تبعید کوتاه‌شده‌اش در شهر خاش به شهر خودش تهران بازگشته است؛ مثل هر شهروند دیگری که در این شهر زندگی می‌کند.

هنوز چهار روز از پایان تبعید مجید موحدی نگذشته بود که خبرهایی مبنی بر اینکه آمنه بهرامی‌نوا برای پیگیری پرونده و اینکه چرا تبعید موحدی از شش سال به سه سال کاهش یافته، تصمیم دارد به ایران بازگردد، در رسانه‌ها منتشر شد. فردای روزی که آمنه وارد فرودگاه امام خمینی (ره) شد با او در روزنامه فرهیختگان قرار حضوری گذاشتیم. او با شیرین و فرهاد، خواهر و برادری که هر دو از او بزرگ‌تر هستند به روزنامه آمد و با آنها به گفت‌وگو نشستیم تا ببینیم پس از گذشت ۱۰ سال از این ماجرا و پایان حبس‌ها و تبعیدهای مجید موحدی، سرگذشت آمنه به کجا رسیده و برای پیگیری چه چیزی به ایران بازگشته است؟ ماجرای مرد اسیدپاش چیست؟ پس از ۱۰ سال، پیگیری‌شان درباره بیمارستان‌هایی که در درمان او کوتاهی کرده‌اند به کجا رسیده است؟ عینک دودی بر چشم دارد و روسری فپه‌ای بر سر. تیرگی عینک آفتابی‌اش آنقدر زیاد نیست که بتواند مانع از دیده شدن چشم تخلیه شده سمت چپش شود. در چشم راستش اما چشمی مصنوعی واز جنس شیشه کار گذاشته‌اند که اگرچه هیچ دیدنی ندارد، اما در نگاهی کوتاه این حس را می‌دهد که چشم واقعی است و فقط لنزی که بر آن گذاشته کمی با چشم‌های دیگران متفاوتش کرده. خودش می‌گوید اگر به آن دست بزنی صدای ضربه زن به شیشه‌رامی‌شنود.

حالا آمنه که این روزها در آستانه ۳۶ سالگی است. متفاوت‌تر از سال‌های قبل است و با عمل‌های جراحی مختلف، با ندیدن‌ها و با مشکلاتش بیشتر کنار آمده است. مشکلات آمنه اگرچه یکی دو تا نیست و نمی‌توان به همه آنها پرداخت، اما مهم‌ترین چیزی که این روزها باعث آزارش شده و بار دیگر آرامش او را گرفته، آزادی مجید است و تهدیدهای مجید در آخرین دادگاه.

«من فقط قصاص چشم مجید را بخشیدم که الان هم می‌گویم اشتباه کردم و پشیمانم. همان جا، در بیمارستان و موقع بخشش، من نوشتم هیچ گفتم، دیدم‌ا را کامل می‌خواهم ولی دیگر هیچ خبری از دیه نشد.» اینها را که می‌گوید همزمان فاکتورهایی از ویزیت‌های پزشکی، عمل‌های جراحی و پمادهایی که روزانه باید استفاده کند روی میز می‌گذارد و می‌گوید: «فکر می‌کنید هزینه اینها را از کجا تهیه می‌کنم، برادرم خودرویش را فروخته، خواهرم هر چه دارد برای من هزینه کرده، این روزها به همه بدهکارم و باز هم هزینه بیماری‌ام را نمی‌توانم بپردازم.» شیرین خواهر امنه میان صحبت را می‌گیرد و می‌گوید: «شیرین خواه می‌دانی که آمنه باید استفاده کند ۴۰ یورو قیمت دارد و برای پرداخت این هزینه‌ها با مشکلات جدی مواجه هستیم که اگر طبق وعده‌هایی به پرداخت شود حداقل خیال‌مان از بابت هزینه‌ها راحت خواهد شد.» شیرین به گریه می‌افتد و می‌گوید: «ما خانواده فقیر و نیازمندی نیستیم، اما این هزینه‌های سرسام‌آور درمان که در ۱۰ سال گذشته دچارش شده‌ایم می‌تواند هر خانواده معمولی رو به بالایی را بیاورند و محتاج کند.» وی ادامه داد: «اگر این اتفاق برای خانواده ما نیفتاده بود وضع مالی خوبی داشتیم و من برنامه‌های زیادی برای زندگی خودم ریخته بودم که با این اتفاق هیچ یک از آنها عملی نشد.»

■ **می‌گویند دولت**

■ **تعهدی برای درمان من ندارد**

آمنه از تنها کمکی که در دولت پیش به او شده بود، می‌گوید: «در دولت احمدی‌نژاد به من گفتند هزینه‌های درمان‌تا پرداخت می‌کنیم و نگرانی از این بابت نداشته باش.» اما تنها هزینه‌ای که به من دادند ۹ هزار یورو بود که هزینه یک عمل جراحی‌ام شد و تمام هزینه‌های بلیت رفت و برگشت و ویزیت و داروهایم را خودم پرداخت کردم.» او به وعده‌های دولت قبل برای پرداخت هزینه عمل‌های جراحی‌اش اشاره می‌کند: «زمانی که قرار بود عمل پیوند چشم چپم انجام شود از کلینیکم در پارسلون با من تماس گرفتند و گفتند اگر هزینه عمل قبلی‌ا را پرداخت نکنی، این عمل جراحی‌ا را نمی‌توانیم انجام بدهیم و شما هزینه دو عمل جراحی یعنی ۱۸ هزار یورو را به کلینیک بدهکار هستید. من شوکه شده بودم از اینکه طبق قراری که با سفارت داشتیم هزینه عملم را نداده

گفت وگو با آمنه بهرامی پس از آزادی مجید و ۱۰ سال پس از تراژدی اسیدپاشی

رنج سال‌های اسید...

■ **به آزادی مجید اعتراض دارم**



آمنه بهرامی‌نوا

فرهاد بهرامی‌نوا

شیرین بهرامی‌نوا

نظر حقوقدان

می‌تواند بقیه‌دیه را مطالبه کند

علی نجفی دانا، حقوقدان: در مورد ادعای

آمنه بهرامی‌نوا دایر بر اینکه وجوه مورد تعهد پرداخت نشده است اگر پرونده منجر به گزارش اصلاحی شده باشد از طریق اجرای احکام باقی‌مانده وجه از محکوم علیه قابل مطالبه است و اگر گزارش اصلاحی وجود نداشته باشد ایشان باید مطابق مدارک مابقی مبلغ را از طریق محاکم حقوقی مطالبه کند.

■ **پرستاران نمی‌دانستند چه کار کنند!**

آمنه با اشاره به اینکه ناله‌هایش تمام بیمارستان را پر کرده بود، می‌گوید: «پرستارانی که اطراف من جمع شده بودند می‌گفتند نمی‌دانم باید با من چه کار کنند و تاکنون موردی مثل من نداشته‌اند. از شدت درد و سوزش مدام فریاد می‌زدم. صورتم را با مایعی شستند و پس از شستن از حرف‌هایشان فهمیدم که مایع، با معمولی بوده است. می‌شیدم که می‌گویند نکند آب برای پوستی که رویش اسید ریخته‌به باشد بدتر شود؟»

آمنه با یادآوری آن لحظات حالش بد می‌شود. لحظاتی که کتابش «چشم در برابر چشم» از فاجعه‌های تکان‌دهنده از آن یاد کرده است.

می‌گوید: «دلم هر لحظه خالی‌تر می‌شد و برعکس زمانی که وارد بیمارستان شدم و امید داشتم که ممکن است صورتم خوب شود، حالا تمام امیدم را از دست داده بودم و به این فکر می‌کردم که نکند همان طور که آنها می‌گویند صورتم وضعش بدتر شود. پرستارها به من مرفین تزریق کردند و هر کدام به دنبال کار خود رفتند. من اما با وجود تزریق مرفین هم خوابم نمی‌برد و قرار شد پزشکی برای ویزیت‌م بیاید.» او با بیان اینکه هرگز صدای آن پزشک را گوشش خارج نمی‌شود، می‌گوید: «وقتی پزشک به اتاق آمد حتی دست هم نزد و تنها به نگاهی بسنده کرد و گفت بروم افطار کنم و پس از افطار برای ویزیت نوشتن دارو می‌آیم.»

■ **قصور پزشکی، شکایت از کادر اورژانس**

آمنه اصرار می‌کند که دوست ندارد اسمش به‌عنوان کسی که از همه شکایت دارد بر سر زبان‌ها باشد. می‌گوید: «زمانی که شکایت‌م از کسانی که

جمله‌هایی از کتاب «چشم در برابر چشم» نوشته آمنه بهرامی‌نوا

قشنگه. تصاویرشو هنوز توی ذهنم دارم. اگه می‌تونستم ببینم، همین حالا می‌دیدم و می‌رفتم کنار در می‌نشستم.»
دل‌نوشته‌های لحظه‌های پس از گذشت: «بر بلندای بلندترین قلعه‌ها ایستاده بودم و

از قصاص تا آزادی

مگر می‌شود؟ من شاکی خصوصی هستم. شهریور ۹۱ گفتند ۱۰ سال تبعیدش شده هفت سال و حالا تبعیدش شده سه سال. من اگر چشم‌هایم را هم می‌بخشیدم دیه من می‌شد ۱۲۸ میلیون تومان نه ۵۰ میلیون. شهریور ۹۱ آمدم و شکایت کردم. از مسئول مربوطه شکایت کردم چون بعدا فهمیدم که می‌خواسته‌اند که من را بکشند پایین، چون عضو کی از قصاص می‌گردد می‌تواند دیه بگیرد. من وکیل نبود. از روزنامه ایران درخواست وکیل کردم. آقای نجفی را معرفی کردند. با ایشان رفتم‌د دادگاه. آقای نجفی گفت این خانم به دادگاه اعتماد کرده است.

شکایت کردم و تا دو سال مراحل شکایت‌م طول کشید. همه گفتند حق با تو است و نامه دوم هم مابینا بودی و هم وکیل‌ت با تو نبوده باطل است.

خیلی از کارها قانونی نبوده است. رسما درخواست آمدن نکردند. رسما نامه ندادند.

از مسئول ذریط شکایت کردم که وقتی

دوشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۹۳ ■ شماره ۱۴۷۵

■ **پیشنهاد کشورهای دیگر برای ساخت فیلم**

این دختر ۳۶ ساله در رابطه با اینکه آیا ساخت فیلم با کاری فرهنگی مانند آن به او پیشنهاد شده یا خیر، می‌گوید: «از لس آنجلس به من پیشنهاد ساخت فیلمی از روی زندگی‌ام دادند و از آلمان نیز همین‌طور. هنوز تصمیمی برای این کار نگرفته‌ام. پیشنهاد دیگری نیز برای ساخت فیلم از روی زندگی‌ام از کشور اسپانیا دارم، اما آن‌طور که تحقیق کرده‌ام غلو و اغراق موضوعات عاشقی در این فیلم زیاد خواهد بود و این اتفاق هیچ ربطی به داستان زندگی‌ام ندارد.» او با اشاره به اینکه هرگز رابطه عاطفی با مجید نداشته، می‌گوید: «این فیلمی که می‌خواهند بسازند ربطی به زندگی من ندارد، پس طبیعی است که نخواهم این اتفاق بیفتد.»

■ **«چشم در برابر چشم»، «فصل سیز رستن»**

آمنه درباره کارهای فرهنگی‌ای که تا امروز در رابطه با این حادثه انجام شده، می‌گوید: «نوشتن کتاب ۹۳۶ صفحه‌ای «چشم در برابر چشم» که در سال ۹۱ در ایران منتشر شد، خروجی کارهایی است که در مورد این حادثه انجام داده‌ام. این کتاب که به پنج زبان زنده دنیا ترجمه شده است حالا در نسخه جدیدش قرار شده کوتاه‌تر منتشر شود.» آمنه ادامه می‌دهد: «در کتاب جدیدم به نام «فصل سبز رستن» که در ۳۰۰ صفحه منتشر می‌شود گزیده‌ای از کتاب «چشم در برابر چشم» و اتفاقاتی است که در آن روز و پس از آن برایم افتاد. چکیده‌ای از این کتاب را انتخاب کرده‌ام که به‌زودی چاپ می‌شود.»

■ **به‌خاطر بقیه‌یابدمی‌بخشیدم**

آمنه چایی که بر سر سیز است را با کمک برادرش پیدا می‌کند و به سمت دهانش می‌برد. دهانی که حالا پس از چندین عمل جراحی شکل و شمایلش کمی شبیه به آنچه اول بود، شده است. خواهرش می‌گوید: «مجد نه قصاص شد، نه دیه داد و نه زندانش را کامل کشید. همه‌هم دلشان برای مجید سوخت. چرا کسی دلش برای مانسوخ؟» مجید جنایت کرده بود و آمنه بی‌گناه بود.»

از آمنه می‌پرسم چرا پشیمان شده که گذشت کرده‌است؟ چیزی شبیه مجازات؟ تنبیه؟ یا انتقام؟ چای نوشیدن بهانه است، دارد فکر می‌کند برای پاسخ دادن به این سوال. می‌گویند چشم در ریچه فکر است و از حالت چشم‌ها می‌توان متوجه شد که کسی مشغول فکر کردن است، اما باید دیدن آمنه به این فکر می‌کنم که حتی از چشم ناپنیان هم می‌توان درد کرد که او دارد فکر می‌کند یا واقعا فقط مشغول نوشیدن چای است. نفس عمیقی می‌کشدم می‌گوید: «اصلا انتقام نیست. هیچ‌وقت از کسی انتقام نگرفته‌ام. تنها هدفم تنبیه او و تمام کسانی بود که می‌خواهند دست به این کار بزنند.» معتقد است که بزرگ‌ترین اشتباه زندگی‌اش بخشش قصاص چشمان مجید بوده است. «اگر چشمان او قصاص می‌شد، اگر حالا او هم مانند من بینایی‌اش را از دست داده بود، دیگر شاید پدر ته‌مین بر چشمان دختر اسید نمی‌پاشید، شاید صورت سمیه امروز سالم بود و دمه‌ها نفر دیگری که امروز با این بخت و پیچ‌وخم نرم می‌کند سالم بودند.» آمنه معتقد است: «آنها دیدند که کسی که اسید پاشیده اعدام نمی‌شود، دیدند قصاص نمی‌شود، دیدند بینایی‌اش را از دست نمی‌دهد و آنها هم کردند. نباید این باور را به آنها می‌دادم. شاید باید قصاص می‌کردم. باید یک نفر قصاص شود تا باعث ترس بقیه شود. نباید می‌بخشیدم. نه به‌خاطر خودم، به‌خاطر بقیه.»

شیرین خواهر بزرگ آمنه که زنی ۴۰ ساله است بارها در حین مصاحبه با رسانه‌های که بر آنها گوناخا بود حرف زد و نا‌عذالتی‌هایی که بر آنها شده سخن گفت. او گفت: «من با گذشت از قصاص مرد اسیدپاش موافق بودم اما مجید نه تنبیه شده بود. آمنه بود. یک بار در روزنامه‌ها شماره حساب اعلام شد و مردم صد میلیون تومان کمک کردند. اما آمنه می‌دانست که مجید نمی‌تواند دیه را بپردازد و در زندان می‌ماند. فکر نمی‌کرد به او کمک کنند که حتی از زندان هم زودتر آزاد شود.» او با اشاره به اینکه آن ۲۰۰ میلیون تومانی که به‌عنوان دیه برای مجید موحدی جمع شد هرگز به دست آمنه نرسید، می‌گوید: «من نمی‌دانم این دیه‌ها به دست چه کسی رسید، اما من و خانواده‌ام بارها اعلام کریم شماره حساب و اسم آمنه مشخص است لطفا مردم به حساب‌هایی که در جاهای مختلف اعلام‌می‌شود کمک نکنند.» او معتقد است: «منی‌دانم و بهتر بگویم اصلا نمی‌فهم که چرا فعالان حقوق بشر در مورد آمنه کوتاهی می‌کنند و حرفی نمی‌زنند. مگر آمنه حقوقی نداشته است؟ مگر حقوق آمنه ضایع نشده است؟» صحبت از قصاص که می‌شود آمنه می‌گوید: «یک وقت است که کسی یک نفر را بدون برنامه‌ریزی کشته است، اما این تصمیم را نداشته و اتفاقی و در یک حادثه دست به قتل زده است، خب جمع کردن دیه و بخشیدن آن فرد کاری انسانی است و راضی کردن افراد برای بخشش کاری خداپسندانه.» او با اشاره به اینکه مجید موحدی سه روز با ظرف اسید در گوشه‌ای منتظر می‌شده که کسی اطراف او نباشد می‌گوید: «وقتی کسی برای انجام جانی‌اش نقشه می‌کشد و چندین بار برای انجام آن کار تلاش می‌کند، حش چیست؟ مجید موحدی در سلامت قلبی کامل دست به جنایت زد و هستم‌ا را به نابودی کشاند و من این آدم را رها کردم.» وی ادامه می‌دهد: «اگر مجید موحدی آن سه روز می‌دانست که حشش قصاص است هرگز نمی‌آمد. خودش بارها به من گفت من رویت اسید می‌پاشم و من را اعدام می‌کنند، تو می‌مانی با صورتی سوخته که دیگر هیچ کس نگاهت هم نمی‌کند، پس بیا من از دواج کن.»

گفت‌و

آمنه بهرامی‌نوا ۱۰ سال پس از اسیدپاشی روی صورتش:

وکیل می‌شوم

و حق خودم را می‌گیرم

آمنه‌ای که ۱۰ سال پیش و در ۲۶ سالگی قربانی اسیدپاشی از سوی خواستگارش شده بود حالا زنی ۳۶ ساله است، با کوله باری از تجربه؛ تجربه‌هایی که از بیماری‌ها و عمل‌های مداومش در کشورهای خارجی در این ۱۰ سال به‌دست آمده و تجربه‌هایی که از بدقولی‌ها و جفاهایی که دیده است. آمنه‌ای که امروز به برابر مانسخته است دیگر نه می‌تواند ببیند و نه حتی به راحتی نفس بکشد. پس از گفت‌وگو با او و خانواده‌اش درباره شکایت و دادگاه‌از او درباره زندگی‌اش می‌پرسم. می‌خواهیم بدانیم آمنه این روزها که ۱۰ سال از آن ماجرای م‌گذرد چه کار می‌کند و اگر گاهی درمان‌ها، پزشکان و عمل‌های جراحی‌را احتش بگذارد نه به چه کاری مشغول می‌شود.

■ ■ ■

■ **روزهایی که درد نداری یا به قول خودت درد کمتری داری و تقریبا حالت بهتر از مواقع دیگر است، چه می‌کنی؟**

تا چند سال پیش که هیچ انگیزه‌ای نداشتم و فقط یا مشغول پماد زدن بودم یا فکر کردن. بیماری‌ام دمام در حال تغییر بود. یک بار موهایم دسته‌ای کند شد، یک بار گوشتم در حمام روی زمین ریخته شد و همین‌طور اتفاقات این شکلی که روانم را برای انجام کاری آسوده نمی‌گذاشت. اما پس از اینکه کتاب چشم در برابر چشم را نوشتم به نوشتن علاقه‌مند شدم و حالا دلم می‌خواهد باز هم بنویسم.

■ **دوست داری چه بنویسی؟**

از نوشتن در حوزه‌های اجتماعی و آسیب‌های اجتماعی لذت می‌برم. فکر می‌کنم به نوشتن در این حوزه علاقه‌مند هستم.

■ **قبل از اینکه آن اتفاق بیفتد اصلا نمی‌نوشتی؟**

اصلا. حتی پس از این حادثه هم علاقه‌ای نداشتم. بعد از این اتفاق هر کسی مرا می‌دید از بدبختی‌هایی که برای خودش یا اطرافیانش پیش آمده بود برایم تعریف می‌کرد. من همیشه تعجب می‌کردم که چرا برای من می‌گویند. خب من چه کار کنم که مردی زنش را آتش زده و کسی روی صورت فرزندش اسید پاشیده است. این موضوع فقط در ایران نبود و در کشورهایه که برای درمان این رفتم هم ادامه داشت. بنابراین یک روز تصمیم گرفتم تمام این اتفاقاتی که برایم می‌گویند را بنویسم. با خودم گفتم حالا که هر کس تا مرا می‌بیند برایم تعریف می‌کند پس من هم این ماجراها را برای بقیه بازگو کنم. یک روز چاپ‌شان می‌کنم. فعلا که وقتم را این کار حسایی گرفته است. گاهی می‌بینی ساعت‌ها به حرف کسی که رنج کشیده گوش می‌کنم و ساعت‌ها نیز می‌نویسم.

■ **مردمی که در کوچه و خیابان تورا می‌شناسند و انکشی که نسبت به تو دارند چیست؟ معمولا چه حرف‌هایی از آنها می‌شنوی؟**

درباره همه چیز می‌گویند. بعضی‌ها تشکر می‌کنند که بخشیدم، بعضی‌ها می‌گویند نباید می‌بخشیدی، بعضی در مورد همان حادثه و جزئیاتی که اتفاق افتاد می‌خواهند بدانند. بعضی‌ها به من می‌گویند دوست دارند خودشان بلایی به سر مجید بیاورند. تا حالا بارها شده شماره و آدرس مجید را از من خواسته‌اند که بروند سر وقتش.

■ **آدرسی داده‌ای؟**

نه، مادرم نمی‌گذارد.

■ **خودت دوست داری بلایی بر سرش بیاورند؟**

دوست دارم قصاصش کنم. دوست دارم چشم‌هایش را، بینایی‌اش را بگیرم. نمی‌خواهم بمیرد. مگ آسان است. یک بار می‌میرد و تمام. او باید مثل من نبیند تا بفهمد یا من چه کار کرده است.

■ **یعنی اصلا او را نبخشیده‌ای. درست است؟**

اصلا. او حتی یک بار هم از من نخواستنه او را ببخشم. حتی در آخرین دادگاه به من گفت از زندان که آزاد شوم تکه‌تکه‌ات می‌کنم. لحن تهدیدش همیشه در گوش من هست. آن روزهای دانشجویی می‌گفت رویم اسید می‌پاشد فکر می‌کردم الکسی می‌گوید اما وقتی این کار را کرد فهمیدم تهدیدهایش خطرناک است. آن روز هم وقتی جلوی خبرنگاران در دادگاه این حرف را به من زد خیلی ترسیدم. حالا هم که او حبس و تبعیدش تمام شده و در شهر آزاد است حاضرم هر کاری کنم که به زندان برگردد.

■ **چند لحظه فکر کن مجید موحدی وجود ندارد. با اصلا فکر کنیم مرده است. وقتی اصلا دغدغه او و آزارهایش را نداشته باشی دوست داری برای آینده‌ات چه برنامه‌ای بریزی؟**

الان دارم در پارسلون زبان اسپانیایی می‌خوانم. درس هم خوب است. دوست دارم همان جا به دانشگاه بروم و درس بخوانم.

■ **چه رشته‌ای؟**

حقوق خیلی دوست دارم حقوق بخوانم و یک روز بتوانم از حق خودم دفاع کنم. تمام تلاشم را برای رسیدن به این اتفاق می‌کنم. می‌دانم که اگر حقوق بخوانم وکیل خوبی خواهم شد.

■ **حتما موفق می‌شوی.**

می‌خندد.

